

Correspondence of Speech with the Universe from the Point of View of Mulla Sadra

**Majid Sadeghi Hasan
Abadi** *

Associate Professor of Philosophy, University of
Isfahan, Iran

Najmeh Labkhandagh 

Ph.D. Student of Philosophy, University of
Isfahan, Iran

Accepted: 11/11/2023

Abstract

1. Introduction

Language is a seemingly simple but at the same time very complex phenomenon. Linguists have always tried to understand what language is and provide a definition of it. Among the sages, Mulla Sadra has an ontological view of speech and, relying on his system of jurisprudence, defines language using the principles of the originality of existence, sequence of existence, and substantial motion. The purpose of this article is to provide a descriptive-analytical explanation of Mulla Sadra's view on language but from an angle that is in correspondence and similar to the universe. He introduces language in a system that corresponds perfectly to the universe and it means both with an ascending and descending course, beginning and end, grading and rank, fertility and dynamism, and in proportion and addition with the audience. Part of this correspondence is in the relationship between mind and object. He believes that language and existence are so intertwined that existence is nothing but words.

Received: 29/06/2021

eISSN: 2476-6038

Research Questions:

1. Is language an existential truth or a contractual tool?
2. What is the relationship between language and universe?

ISSN: 1735-3238

* Corresponding Author: majd@ltr.ui.ac.ir

How to Cite: Sadeghi Hasan Abadi, M., Labkhandagh, N. (2023). Correspondence of Speech with the Universe from the Point of View of Mulla Sadra, *Hekmat va Falsafeh*, 19(76), 93-121. doi: 10.22054/WPH.2023.60384.1969

3. What are the areas of similarity and correspondence between language and the universe?

2. Literature Review

Mohsen Pirhadi and Alilah Badashti, in the article “Criticism and review of verbal and emotional speech based on transcendental wisdom” compare the views of theologians and Mulla Sadra regarding the verbal or emotional nature of the speech, and its purpose is to investigate whether the divine word is verbal or emotional. However, the following article not only examines speech in divine and human dimensions, but its purpose is to study language in the system of existence.

Maqsood Mahmoudi also examines the views of theologians and Mulla Sadra in the article “Explanation of the attribute of speech, the divine word and the descent of revelation based on the transcendental wisdom “similar to the previous article.

Also, Seyyed Mohammad Hossein Mirdamadi and Seyyed Mehdi Emami Juma, in the article “Philosophical principles and principles of Kalam and Divine Book in the modern ontology of Mulla Sadra” deal with the issue of if we want to consider existence as the Word or Divine Book, what are the characteristics of existence we face. To explain this point of view, he points to thirteen rules for studying the Book of Being, which are necessary to know, such as the unlimitedness of the divine word, the unseenness of the divine word, etc. The purpose of this article is not only to know the divine word, but it considers the language regardless of whether it is divine or not, compared to the characteristics of the universe.

3. Methodology

The purpose of this article is to examine the similarities and correspondences between the world of existence and speech from Mulla Sadra's point of view, which is done with a comparative approach and descriptive-analytical method. This work has been done through library research and information gathering, and then comparing Mulla Sadra's views in the two areas of existence and speech.

4. Conclusion

Just as Mulla Sadra is the founder of a new ruling system regarding the world of existence, he also presents new and creative views on the nature of language, which are completely consistent with the world of existence and can only be understood by knowing his philosophical principles. He introduces words and speech in a structure that, firstly, has unity in connection with the composite mind and secondly, in similarity and correspondence with the universe, it starts from a specific beginning and leads to a specific destination, but this end itself becomes the beginning for Siri. An ascent that ends at the initial origin. This process of descent and ascent occurs in a two-way interaction between the speaker and the listener, and the role of both is important in this matter. Just as the world of existence is multilevel and this is a favor from the Holy Prophet to provide the way of knowledge for human beings, speech also corresponds to the world of existence, it is multilevel and every word leads us to a specific meaning with a specific level. Interaction with the audience makes sense. Existence is constantly giving birth and moving, and speech is a creative gift that invents new sentences and meanings at the foot of the generative existence. In the end, existence and speech are so similar that he considers the universe to be nothing but speech.

Keywords: existence, speech, mind, Mulla Sadra, correspondence

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا

مجید صادقی حسن آبادی *   دانشیار فلسفه دانشگاه اصفهان، ایران

نجمه لب خندق   دانشجوی فلسفه دانشگاه اصفهان، ایران

چکیده

زبان پدیده‌ای به ظاهر ساده ولی درعین حال بسیار پیچیده است. زبان شناسان همواره سعی در شناخت چیستی زبان و ارائه تعریفی از آن داشته‌اند. از بین حکما، ملاصدرا نگاهی وجود شناسانه به سخن دارد و با تکیه بر نظام حکمی خود، زبان را با استفاده از مبانی اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری تعریف می‌کند. هدف از این مقاله ارائه تبیین توصیفی-تحلیلی از دیدگاه ملاصدرا در خصوص زبان است اما از زاویه‌ای که در تناظر و تشابه با عالم هستی قرار می‌گیرد. او زبان را در منظومه‌ای کاملاً متناظر با عالم هستی، معرفی کرده و هردو را دارای سیر صعودی و نزولی، ابتدا و انتها، تشکیک و مراتب، زایش و پویایی و در نسبت و اضافه با مخاطب معنا می‌کند. او معتقد است زبان و هستی چنان درهم تنیده‌اند که هستی چیزی جز کلام نیست.

کلیدواژه‌ها: هستی، سخن، ذهن، ملاصدرا، تناظر.

مقدمه

در خصوص چیستی زبان آراء بسیاری توسط زبان شناسان ارائه شده است. برخی آن را فطری و برخی قراردادی می‌دانند. برخی این قابلیت را مشترک بین حیوان و انسان دانسته و زبان انسان را در امتداد زبان حیوانات معنا می‌کنند و برخی آن را پدیده‌ای مجزا قلمداد کرده‌اند. برخی آن را ابزاری برای انتقال معانی ذهنی دانسته‌اند و برخی تلقی ابزار را دون شأن زبان می‌دانند بلکه آن را در پیوند با عالم هستی و نمودی دیگر از عالم عینی می‌دانند. چنین دیدگاه‌هایی است که پای فلسفه را در ارتباط با زبان به میان می‌کشد. چامسکی، زبان‌شناس معروف معاصر در دیدگاهی جالب زبان‌شناسی و فلسفه را دو علم کاملاً جدا نمی‌داند؛ روش کار و علایق زبان شناسان و فلاسفه آن‌چنان به یکدیگر شبیه است که به اعتقاد من، ساده‌لوحی است اگر بر جدایی کامل میان این دو رشته پافشاری کنیم یا متعصبانه از دید یکی بخواهیم بینش‌های دیگری را نادیده بگیریم. نگرش‌های حاصل از جریان تحلیل فلسفی می‌تواند با مطالعه بخشی مرکزی از نظریه زبانی مرتبط باشد و مفاهیم زبان‌شناسی نیز در کار فیلسوف مفید واقع می‌شود (چامسکی، ۱۳۷۹: ۲۲۳-۲۲۷).

اما اینکه زبان با عالم هستی چه نسبتی دارد پرسشی است که تنها با تبیین وجود شناسانه می‌توان بدان پاسخ داد. از سوی دیگر بررسی جایگاه ذهن در نسبت با زبان و هستی، مقدمه ورود به چنین مبحثی است زیرا حتی افرادی که زبان را در حد یک ابزار تقلیل می‌دهند، آن را وسیله‌ای برای انتقال معانی ذهنی می‌دانند. این در حالی است که بسیاری از حکما، زبان را وجه دیگر ذهن دانسته و آن‌ها را جدای از یکدیگر ارزش‌گذاری نمی‌کنند؛ بنابراین شناخت نسبت ذهن با عین، می‌تواند ما را در شناخت نسبت زبان با عالم هستی یاری رساند. ملاصدرا معتقد است جهان هستی همان کلام الهی است (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۴۳). سخن و کلام، تنها در نسبت و اضافه با شنونده و مخاطب معنا پیدا می‌کند پس اگر هستی کلام الهی است، هنگامی معنا پیدا می‌کند که مدرک و مورد شناخت واقع شود. از طرفی عالم ذهن هنگامی که مطابق با هستی و نفس الامر باشد، اصالت می‌یابد و قابل توجه است که فلاسفه هدف از آموختن حکمت را نائل شدن به این مرتبه یعنی تناظر

بین عالم ذهن و عین معرفی کرده‌اند: «الحکمة صیرورة الانسان، عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» (سبزواری، ۱۳۷۹: ۲/ ۵۰). «و إن شئت قلت نظم العالم نظاماً عقلياً علی حسب الطاقه البشريه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/ ۲۰). از طرف دیگر همین تناظر بین ذهن و عین، بین ذهن و زبان نیز برقرار است به نحوی که ذهن و زبان را دو روی یک سکه دانسته‌اند. ذهن و زبان چنان پیوندی با یکدیگر دارند که بر هر دو واژه نطق اطلاق می‌شود. نطق باطنی همان تفکر و نطق ظاهری همان سخن گفتن است. «اطلاق نطق بر تفکر بدین دلیل است که تفکر درواقع نوعی سخن گفتن است چون تفکر و تکلم هر دو به واسطه ادراکات کلی ممکن می‌گردند. تفکر و تکلم دو حقیقت متمایز نیستند بلکه دو حالت از یک حقیقت واحدند. حرکت و فعالیت ذهن بشر آنگاه که به صورت پنهان و در باطن و به منظور کشف مجهول انجام می‌گیرد، از آن به تفکر یا نطق باطن یاد می‌کنند اما زمانی که فعالیت ذهن به صورت ظاهر و آشکار و برای بیان مقصود و انتقال معنی انجام می‌گیرد از آن به تکلم تعبیر می‌شود» (بهمانی، مرادیان، ۱۳۸۰: ۸۷).

افلاطون نیز اندیشه را جدا از زبان نمی‌داند و می‌گوید: «فکر و سخن هر دو یک امرند، با این فرق که گفت و گویی را که روح بی صدا با خود می‌کند فکر می‌نامیم. فکر هنگامی که به وسیله صدا از راه دهان بیرون می‌آید، سخن خوانده می‌شود» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۵۴۶).

مولانا اندیشه را معنا و زبان را صورت آن می‌داند:

صورت از معنی چو شیر از بیشه دان	یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان
چون ز دانش موج اندیشه بتاخت	از سخن و آواز او صورت بساخت

بنابراین کلمات، از عوارض و لواحق فهم و ادراک نیستند، بلکه آن‌ها صورت و شکل معنا، اندیشه و ادراک می‌باشند و از آن جدایی‌ناپذیرند، معانی مربوط به این جهان، پیوسته در زمین الفاظ و مزرعه عبارات می‌رویند و رشد پیدا می‌کنند، هستی، آنجا که به فهم و ادراک درمی‌آید زبان خواهد بود و وارد شدن به عالم شناخت و معرفت از طریق زبان صورت می‌پذیرد و خرد و اندیشه قبل از لغت و پیش از کلمه به مرحله ظهور و بروز

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن آبادی و لب خندق | ۹۹

نمی‌رسد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵، ۳۷۹-۳۸۰). معنی به صورت نیاز دارد و همان‌طور که صورت و ماده از هم جدا نمی‌شوند و اتحاد وجودی دارند، زبان در حکم صورت و اندیشه در حکم ماده، ترکیبی اتحادی دارند. به بیان دیگر زبان، روی دیگر شناخت است و شناخت بدون زبان ممکن نیست. ملاصدرا نیز بین ذهن و زبان پیوندی اتحادی برقرار می‌کند و با بیان دو قوس صعود و نزول برای سخن به نحوی که ابتدای یکی بعینه انتهای دیگری باشد، در واقع لفظ و معنا را دو وجه از یک حقیقت می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/۱۶).

هنگامی که بدانیم ذهن و زبان دو روی یک سکه‌اند، نسبت آن‌ها با هستی نیز به یک نحو خواهد بود. زبان نیز همچون ذهن، در نسبت با هستی معنا پیدا می‌کند با این تفاوت که زبان، همان حقیقت ادراک شده در ذهن است اما در مقام ابراز و اظهار. پیوند زبان با هستی برخی از فلاسفه را بر آن داشته است که وجود بعضی موضوعات را به واسطه وجود آن‌ها در زبان اثبات کنند. در حقیقت از آنجا که قضایا در قالب لفظ یا کتاب و به تعبیر جامع‌تر زبان قرار می‌گیرند خواسته‌اند از طریق فرایندی زبانی به اثبات امری در عالم خارج دست یابند. به عنوان مثال کوشیده‌اند به ازای هر بخش از اجزای قضیه، مابه‌ازائی در خارج بیابند و از این طریق وجود رابط در قضایا را دلیلی بر وجود رابط در عالم خارج بدانند؛ بنابراین به ازای لفظ «است» حقیقتی به نام وجود رابط در عالم خارج وجود دارد. علامه طباطبایی از کسانی است که از این طریق در اثبات وجود رابط در خارج کوشیده است (ر.ک: افضل، ۱۳۹۵). همچنین اشتقاق الفاظ مختلف از یک مصدر را نشانه‌ای برای وابستگی امور عالم هستی و نشئت گرفتن آن‌ها از مصدری واحد می‌دانند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۴: ۱۷۰).

هدف این مقاله بررسی تشابهات و تناظرات بین عالم هستی و سخن از دیدگاه ملاصدرا است که با رویکرد مقایسه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود. بیان شباهت بین منظومه هستی و منظومه زبان تنها با نگاهی وجود شناسانه امکان‌پذیر است که ملاصدرا بر مبنای نظام حکمی خود، چنین نگاهی به زبان دارد. این مقایسه موجب شده است تا او از یک طرف هستی را کلام الهی بداند و آن را همچون کتابی که با جوهر

استعدادها نگاشته شده است مورد مطالعه قرار دهد و از طرف دیگر سخن و زبان را در حد یک ابزار تقلیل ندهد بلکه آن را در پیوند با عالم هستی بداند به نحوی که شناخت یکی ما را به شناخت دیگری رهنمون شود. در این مقاله درصدد هستیم با طرح پرسش‌های زیر، ارتباط هستی و زبان را از دیدگاه ملاصدرا بررسی کنیم:

زبان حقیقی وجودی است یا ابزاری قراردادی؟

زبان و عالم هستی چه نسبتی با یکدیگر دارند؟

حوزه‌های تشابه و تناظر زبان و عالم هستی کدامند؟

پیشینه تحقیق

محسن پیرهادی و علی اله بداشتی در مقاله «نقد و بررسی کلام لفظی و کلام نفسی بر اساس حکمت متعالیه» به مقایسه دیدگاه متکلمین و ملاصدرا در خصوص لفظی یا نفسی بودن کلام می‌پردازد و هدف از آن بررسی لفظی یا نفسی بودن کلام الهی است، اما مقاله پیش رو نه تنها کلام در ابعاد الهی و انسانی را بررسی می‌کند بلکه هدف از آن مطالعه زبان در منظومه هستی است. مقصود محمودی نیز در مقاله «تبیین صفت تکلم، کلام الهی و هبوط وحی بر مبنای حکمت متعالیه» مشابه با مقاله پیشین، به بررسی دیدگاه متکلمین و ملاصدرا در خصوص کلام الهی می‌پردازد. محمدحسین وفائیان مقاله «تبیین آثار تشکیک پذیری معرفت در حکمت متعالیه در گستره تعریف فلسفه، نظریه صدق و زبان‌شناسی» را با هدف بررسی تأثیر نظریه تشکیک در سه حوزه تعریف فلسفه، چگونگی صدق قضایا و نیز دلالت الفاظ بر معانی، نگاشته است که هیچ مشابهتی با هدف مقاله پیش رو ندارد. همچنین سید محمدحسین میردامادی و سید مهدی امامی جمعه در مقاله «مبانی و قواعد فلسفی کلام و کتاب الهی در هستی‌شناسی نوین ملاصدرا» به این موضوع می‌پردازند که اگر بخواهیم هستی را به مثابه کلام و یا کتاب الهی بنگریم با چه خصوصیتی در هستی مواجه می‌شویم. برای تبیین این نگاه به سیزده قاعده برای مطالعه کتاب هستی اشاره می‌کند که دانستن آنها لازم است مانند نامحدود بودن کلام الهی، غیبی بودن کلام الهی و چنانچه بیان شد هدف از مقاله حاضر تنها شناخت کلام الهی نیست بلکه زبان را فارغ از الهی بودن یا نبودن

آن در مقایسه با خصوصیات عالم هستی می‌نگرد.

تناظر سخن و هستی در وجود

سخن و هستی هر دو در مقام تعریف مشابه‌اند. ملاصدرا وجود را امری عینی و حقیقی می‌داند که ظاهر به ذات خود و مظهر برای غیر است: «فالوجود الحقیقی ظاهر بذاته بجمیع انحاء الظهور و مظهر لغيره» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۶۸/۱-۶۹). زبان نیز مانند وجود، امری ظاهر به نفس خود و مظهر برای غیر است. «زبان از خصلتی برخوردار است که خصلت وجود به شمار می‌آید، زیرا هر موجودی به واسطه وجود، موجود می‌گردد و اگر وجود شناخته نشود موجود نیز شناخته نخواهد شد ولی وجود جز به وجود قابل شناخته شدن نیست... این مسئله مسلم است که زبان را هم به زبان می‌توان شناخت و هرگز نمی‌توان آن را به چیز دیگری مورد شناسایی قرار داد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۱۶-۱۷).

ملاصدرا به مناسبت‌های مختلف مانند صفات الهی، تفسیر قرآن و چرایی انزال رُسل، بحث چستی کلام را بیان کرده است؛ بنابراین او کلام را ابتدا صفتی الهی می‌داند اما دانستن این نکته ضروری است که اگرچه او از تکلم به عنوان صفتی الهی در باب صفات واجب‌الوجود بحث می‌کند اما این مباحث تنها به حق تعالی منحصر نیست بلکه او حقیقت هر یک از این صفات را با تحلیلی فلسفی-عرفانی تبیین می‌کند و از آنجا که انسان کامل، بر مثال خداوند است این صفات را برای او نیز تشریح می‌کند.

فهم و شناخت دیدگاه ملاصدرا در خصوص کلام، تنها با شناخت نظام فلسفی او امکان‌پذیر است. مؤلفه‌های اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری، مبانی هستند که در اکثر مباحث او در مورد امور مختلف، ساری و جاری است. شناخت صفت کلام نیز ابتدا نیازمند شناخت این مبانی است، چراکه اولاً او کلام را امری وجودی می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۷ و ۱۱). ثانیاً آن را در مراتب مختلف و در دو قوس صعود و نزول معنا می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۶/۷). ثالثاً بر مبنای حرکت جوهری است که کلام می‌تواند در قوس صعود، مخاطب را از مرتبه لفظ به مرتبه معنا برساند و به تعبیر ملاصدرا انسان کبیر شدن او پس از آنکه عالمی صغیر بود در این سیر است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۸/۷).

تعریف ملاصدرا از سخن، متناظر با تعریف او از ادراک و مراحل آن و نیز متناظر با عالم هستی است و این پیوند عمیقی بین زبان و ذهن و عین یا به عبارت دیگر لفظ و معنا و هستی برقرار می‌کند. این پیوند تا حدی است که او برای جریان آفرینش و هستی تعبیر کلام را به کار می‌برد. استفاده از این تعبیر، ذوقی و سلیقه‌ای نیست بلکه برخاسته از پیوندی حقیقی است که از حقیقت کلام ناشی می‌شود. حقیقت کلام همان اظهار نمودن است و ملاصدرا در شرح عالم وجود، موجودات را به عنوان شئون و ظهورات واجب تعالی معرفی می‌کند، بنابراین موجودات همان کلام الهی یا همان اظهار خداوند هستند. بر همین اساس هر موجودی کلمه‌ای از کلمات خداوند است. «کلمات، همان حقایق موجودات و اعیان آن‌هاست مخصوصاً صور مجردة، چنانکه عیسی (ع) کلمه‌الله نامیده شد و مفارقات عقلیه، کلمات تامات الله نامیده شدند» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف: ۴۳).

درواقع آنچه در سخن و کلام اصالت دارد حیث حاکویت آن است و از همین جهت است که ملاصدرا، موجودات را کلمات الهی تلقی می‌کند زیرا هر کدام دلالت بر وجود خالقشان می‌کنند. علامه طباطبایی در این خصوص چنین می‌گوید: «هیچ عینی از اعیان خارجی و هیچ واقعه‌ای از وقایع به وجود نمی‌آید مگر آنکه از این جهت که بر ذات خدای تعالی دلالت دارد، کلمه اوست» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۴۰۴).

ملاصدرا در جایی دیگر جریان آفرینش را توضیح داده و هستی را عین کلام می‌داند: «نخستین کلامی که گوش ممکنات را شکافت، کلمه «کن» بود پس جهان جز از کلام ظاهر نگردیده بلکه جهان وجود عین کلام است» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۸). در فرهنگ قرآن نیز زبان، گستره‌ای به پهنای کل هستی دارد. این سخنگویی در برخی از موجودات به معنای خود وجودشان است که عین اظهار می‌باشد و در برخی موجودات نیز به معنای انتقال معناست اعم از آنکه با لفظ باشد یا غیر لفظ؛ اما در هر صورت سخنگویی به همه هستی از صدر تا ذیل و از جماد و نبات و عالم عقول و فرشتگان گرفته تا بالاترین مرتبه هستی یعنی خداوند، تعلق دارد. خداوند سخن می‌گوید «و کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء/۱۶۴) و همچنین فرشتگان «قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا أَلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» (بقره/۳۲)، پرنده‌گان و موران

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن آبادی و لب خندق | ۱۰۳

«و جئتک من سبیا بنیا یقین» (نمل/۲۲) «قالت نملۃ یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم» (نمل/۱۸) و همچنین آسمان و زمین «و یسبح الرعد بحمده» (رعد/۱۳) و در نهایت هر چیزی سخنگوست: «و إن من شیء الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم» (اسراء/۴۴) ملاصدرا سخن و هستی را از نظر جایگاه حروف و موجودات نیز متناظر می‌داند. او برای توضیح و تبیین مقامات کلام الهی یا همان موجودات در عالم هستی، ابتدا مراتب و مقامات الفاظ در دهان را توضیح داده و با این مقایسه، مراتب تشکیکی وجود را توضیح می‌دهد: «همان گونه که سخن انسان قائم به نفس اوست و هر حرفی از حروف بیست و هشتگانه مخرج و منزلی در دهان او دارد، کلمات الهی یا همان موجودات نیز قائم بر نفس الرحمن بوده و هر کدام منزل و جایگاه و مرتبه‌ای در عالم وجود دارد» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۸). این تعبیر برخاسته از تفسیری عرفانی از عالم وجود است که پس از مرتبه غیب الغیوبی خداوند که هیچ موجودی به آن راه ندارد، قائل به مرتبه‌ای است که گویی خداوند نفسی رحمانی کشید و خود را اظهار کرد. اظهار او همان قدم نهادن موجودات بر عرصه هستی یا به بیان دیگر سخن گفتن و کلام اوست. هر کلمه یا هر موجودی، منزل و مرتبه‌ای دارد همان گونه که هر حرفی جایگاهی در دهان انسان دارد: «و آن (کلام) فیض وجودی است که از منبع افاضه و رحمت صادر شده است و ممکنات، مراتب تعینات این فیض وجودی هستند.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۵/۷). «نفس رحمانی در اصطلاح حکمای متأله عبارت است از وجود منبسط و هستی گسترده که به مقتضای فیض سبحانی و رحمت واسعة حق تبارک و تعالی و بر اساس اراده ذاتی او تحقق می‌یابد... انسانی که به عنوان دم و بازدم موجب بقا و دوام زندگی می‌گردد، نمود و مظهری از نفس رحمانی شناخته می‌شود که وجود منبسط و هستی گسترده‌ای را تشکیل می‌دهد و هستی‌های مقید را شکل می‌بخشد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۴۱۰-۴۱۱).

۱- تناظر سخن و هستی در مراتب

ملاصدرا مراتب هستی را با مراتب کلام متناظر دانسته و آن‌ها را در سه دسته تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از کلام برتر، کلام میانی و کلام پایین. مراتب هستی در نسبت و اضافه با

خالق هستی و مراتب کلام در نسبت و اضافه با متکلم قرار دارند. اولین هدف متکلم، صرف ایجاد حروف و شکل دادن آن‌ها به واسطه مخارج دهان و به عبارت دیگر اظهار و اعلام است بدون هیچ هدف دیگری؛ اما به تبع این سخن گفتن، کلام هدف ثانوی نیز دارد که شامل امر ونهی، آگاه نمودن، طلب کردن و... بوده و در نسبت با مخاطب سخن، شکل می‌گیرد. این هدف ثانوی گاهی مُطاع است و گاهی نیست، بنابراین خود بر دو گونه و در مجموع کلام، بر سه گونه است که در سه مرتبه برتر، میانی و پایین قرار می‌گیرند. ملاصدرا پس از بیان مراتب سخن در انسان، همین مراتب را در عالم هستی ساری و جاری می‌داند. او موجودات را نیز در همین سه گروه دسته‌بندی می‌کند: «کلام برتر هدفی جز خود کلام ندارد یعنی مقصود ثانوی که برخاسته از شرف وجود او و غایت بودن او برای مراتب پایین‌تر از خود باشد، وجود ندارد» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۸). در حقیقت اگرچه این کلام برتر است و برتر بودن همیشه در نسبت به مراتب پایین‌تر معنا پیدا می‌کند، اما ملاصدرا توضیح می‌دهد که دلیل برتر بودن این کلام نسبتش با سایر مراتب نیست بلکه اگر هیچ کلام دیگری نیز وجود نداشت، این کلام، کلام برتر بود. ملاصدرا نمونه این مرتبه در عالم هستی را عالم امر می‌داند که از کلمه «کن» به وجود می‌آیند زیرا هدف از آن تنها ابداع عالم امر است و نه چیز دیگر. به همین دلیل عالم امر، کلمات تام الهی هستند که نه پایان و نه نابودی پذیرند، زیرا هدف از ایجاد آن‌ها، تنها امر الهی بوده است و لا غیر (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۸).

کلام میانی و پایین، هدفی ثانوی غیر از نفس کلام نیز دارند اما هدف ثانوی کلام میانی، مطلوبی است که لازم و ضروری کلام است و از آن جدایی پذیر نیست. کلام میانی به دلیل اینکه هدفی ثانوی جز خود کلام دارد، ناگزیر ترتیبی نزولی نسبت به کلام برتر دارد هر چند هیچ سرپیچی و جدایی از فرمان الهی در آن راه ندارد. ملاصدرا عالم ملائکه‌ای که مدبرین افلاک هستند و یا بر طبایع زمینی گمارده شده‌اند را از این نوع می‌داند چرا که اطاعت از اوامر الهی در ذات آن‌ها نهاده شده است و امکان سرپیچی برای آن‌ها وجود ندارد (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۸-۱۹). این بدان معناست که اگرچه نافرمانی از امر

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن‌آبادی و لب خندق | ۱۰۵

الهی در این مرتبه از کلام راه ندارد اما صرف اینکه این کلام هدفی ثانوی جز خود کلام یعنی اجرای فرمان الهی داشته و در نسبت و اضافه با گروهی از مخلوقات قرار می‌گیرد، آن را در مرتبه دوم قرار می‌دهد.

پایین‌ترین درجه کلام، کلامی است که هدفی ثانوی جز خود کلام دارد و از طرفی امکان سرپیچی و یا اطاعت از اوامر الهی در آن باشد. حتی آن بخش از اوامری هم که مورد اطاعت قرار می‌گیرد امکان سرپیچی از آن وجود دارد مانند اوامر الهی به انسان‌ها و جنیان مکلف که از طریق ارسال رسل و انزال کتب صورت می‌گیرد، بنابراین عالم انس و جن، پایین‌ترین مرتبه کلام الهی است. او می‌گوید کلام برتر، امر ابداعی یا همان قضاء حتمی خداوند است: «قَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسراء/۲۳). کلام میانی امر تکوینی یا همان عالم قَدَر زمانی است: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (رعد/۸). کلام فروتر نیز عبارت است از عالم تشریح: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا» (شوری/۱۳) (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۹)

ملاصدرا عالم هستی را متناسب با مراتب کلام خالق، سه گروه می‌داند. عالم امر و ابداع یا همان عالم عقول، عالم قدر زمانی یا همان عالم ملائکه مدبّرین و عالم تشریح یا همان عالم ماده. در حقیقت مقابل هر مرتبه از کلام خالق، گروهی از موجودات قرار می‌گیرند که مجموع آن‌ها عالم هستی را تشکیل می‌دهد؛ همان‌گونه که سخن سه مرتبه دارد، موجودات نیز در سه مرتبه کلی برتر، میانی و پایین قرار می‌گیرند.

ملاصدرا همین سیر کلامی در عالم هستی را در عالم وجودی انسان نیز جاری می‌داند. او کلام برتر در عالم هستی را که به معنای صرف ابداع و ایجاد بود در مورد انسان کامل نیز صادق می‌داند: «این سه قسم کلام در انسان کامل نیز موجود است زیرا او خلیفه خداست و بر صورت او خلق شده است... اگر او به درجه عقل بالفعل که کارش صورت دادن معانی عقلی است و هرگاه بخواهد از خزانه ذات خود صورت حقایق را بر نفس، تصویر می‌کند، برسد، به عقلی بسیط و جوهری که حقایق را بیان می‌کند و گویای معارف عقلی است تبدیل می‌شود. در این حالت برای کلام او مقصودی جز صورت دادن حقایق

نیست» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۱). «کلام انسان کامل در مقام عقل بالفعل مقصود دومی جز تصویر کردن حقایق غیبی مُجمل به صورت‌های علوم نفسانی تفصیلی و اعلام و اظهار ضمائر پنهان بر صحیفه نفس و لوح خیال ندارد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/۷).

به نظر می‌رسد انسان کامل در این تعریف ملاصدرا به معنای انسان کاملی که در اصطلاح دینی به معنای پیامبر یا امام به کار می‌رود نباشد بلکه هر انسانی که بتواند خود را از شواغل دنیوی برهاند و به درجه‌ای از تهذیب و طهارت برسد که به عقل فعال متصل شود، کلام و سخن او چیزی جز حقیقت نخواهد بود. فرمایش رسول اکرم (ص) مبنی بر اینکه «هر کس چهل روز خود را برای خداوند خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب او به زبانش جاری می‌کند» (پاینده، ۱۳۸۲: ۷۳۸) نیز مؤید همین مطلب است؛ اما تعریف وی از دو مرتبه میانی و پایین، در خصوص همه انسان‌ها صادق است. او کلام میانی را همان فرمان نفس بر اعضا و جوارح می‌داند که اگرچه هیچ تخلف و سرپیچی در آن وجود ندارد اما چون هدفی غیر از کلام و صورت بخشیدن به حقایق در آن وجود دارد، مرتبه نازل تری نسبت به کلام برتر دارد. کلام پایین نیز همان درخواست کردن انسان از طریق زبان، دست یا سایر اعضا و جوارح است که می‌تواند مورد پذیرش یا عدم پذیرش مخاطب قرار گیرد. سخن گفتن اینجا اعم است از درخواست به انحاء مختلفی مانند بیان کردن، اشاره نمودن، نوشتن و یا هر عمل دیگری که درخواست انسان را به مخاطب منتقل کند (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۰).

ملاصدرا این نکته را نیز از نظر می‌گذراند که هر لفظ، ما را به معنا و مرتبه‌ای خاص رهنمون می‌شود. او این مطلب را در مورد قرآن مثال می‌زند و سپس در مورد انسان نیز صادق می‌داند: «همچنانکه انسان کامل حقیقت واحدی است که در قوس صعود، مراتب و مقامات و اطوار و حالات مختلف است که به حسب آن‌ها اسامی و نام‌های مختلفی دارد، قرآن نیز یک حقیقت واحد است اما در نازل شدن، مراتب مختلفی را داراست. همان‌گونه که مراتب نزول مختلف است، نام‌های قرآن نیز مطابق با هر مرتبه، متفاوت است که در هر عالم و نشئه‌ای به نامی که درخور آن مقام و ویژه آن عالم است شناخته می‌شود... قرآن در

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن‌آبادی و لب خندق | ۱۰۷

عالمی به نام مجید و در جهانی دیگر نامش عزیز، در دیگری علی حکیم و در دیگری کریم است.... او را هزاران هزار نام است» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۳).

جالب توجه اینجاست که ملاصدرا اختلاف صورت و صفات موجودات و تضاد حالات آن‌ها را راهی برای شناخت حقایق و بطون قرآن و آموختن اسماء و صفات الهی می‌داند. قرآن اسماء و به تبع آن مقامات مختلفی دارد و راه شناخت این اسماء، اختلاف صور موجودات است. این بدان معناست که همان‌گونه که شنیدن هر لفظ، ما را به یک صورت عقلانی می‌رساند، موجودات هر کدام کلمه‌ای هستند که ما را به یک مقام از مقامات کلام الهی و به یک صورت از صور عقلانی می‌رسانند که از حقیقتی واحد برخوردارند. ملاصدرا در همه مراتب سخن برای خدا و انسان قائل به تناظر و تشبیه است، بنابراین در خصوص استفاده از راه‌های مختلف سخن گفتن برای نیل شنونده به حقیقت نیز می‌توان این تناظر را در نظر گرفت. همان‌گونه که خداوند از کلمات مختلف برای بیان یک حقیقت واحد استفاده کرده است انسان نیز می‌تواند برای بیان حقیقتی واحد از الفاظ و یا قالب‌های مختلف سخن استفاده کند.

۲- تناظر سخن و هستی در فرآیند شکل‌گیری

ابتدایی‌ترین شناخت از سخن آن چیزی است که در قالب الفاظ، بیان و یا شنیده می‌شود اما اینکه سخن از کجا نشئت می‌گیرد و چه سیری را طی می‌کند تا در قالب الفاظ یعنی عالم حس قرار گیرد و سپس در مخاطب چه تغییری را اعمال می‌کند تا او نیز در یک سیر صعودی از سطحی‌ترین دریافت یعنی شنیدن، به درک مقصود گوینده نائل شود، مهم‌ترین بخش در شناخت سخن است. ملاصدرا نه تنها در چیستی و انواع کلام، تناظری بین زبان و هستی برقرار می‌کند بلکه در مبدأ و منتهای کلام و هستی نیز قائل به این تناظر است و شناخت یکی را نردبانی برای شناخت دیگری می‌داند. او معتقد است هنگامی که انسان اراده سخن گفتن می‌کند، سیری را تا عالم الفاظ طی می‌کند. اراده انسان برای سخن گفتن، ناشی از صورت بسیط عقلانی است که به نحو اجمال در قوای ناطقه او حاصل می‌شود. مرتبه بعدی سخن، اثری است که از قوای ناطقه او بر قلبش که منظور همان نفس

مدبّر بدن است به وجود می‌آید (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۷-۲۸). ملاصدرا عقل و قلب را امری واحد ولی در دو مقام و مرتبه اجمال و تفصیل می‌داند. او اذعان می‌کند که صورت بسیط عقلانی ابتدا به نفس ناطقه در مقام اجمال و بساطت عقلی منتقل می‌شود و سپس اثری از آن در نفس ناطقه در مقام تفصیل عقلی یعنی قلب، ایجاد می‌شود. لذا عقل و قلب، یک امر به دو اعتبار هستند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۵/۷). مرتبه سوم تأثیری است که نفس (قلب) بر روح حیوانی گذاشته و باعث ایجاد صورتی خیالی در مغز انسان می‌شود. این صورت خیالی به واسطه فرمان مغز به اعصاب و اعضاء به شکل محسوس درآمده و الفاظ در اثر شکافتن هوا و خروج صداهایی از مخارج مختلف به وجود می‌آید (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۸-۲۷).

او برای مخاطب، همین سیر را به نحو صعودی و در مسیر بازگشت از عالم حس به عالم عقل اثبات می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۸). در اولین مرحله لفظ به پرده گوش شنونده برخورد می‌کند و سپس از طریق اعصاب و اعضاء به مغز منتقل می‌شود. مرتبه سوم تشکیل صورت خیالی و سپس دریافت آن توسط نفس ناطقه است. آخرین مرحله رسیدن به صورت عقلانی بسیط و اجمالی است که گوینده آن را اراده کرده بود. «پس این دو قوس صعود و نزول، دو قوسی هستند که مبدأ اولی بعینه منتهای دومی است» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۶/۷). هنگامی که لفظ و معنا در دو قوس یک دایره به هم منتهی می‌شوند در واقع مراتب مختلف حقیقتی واحد هستند که اختلاف آن‌ها به مرتبه و درجه‌شان برمی‌گردد. مرتبه یکی تجرد و گستردگی و ثبات است و مرتبه دیگری محسوس و محدود و متغیر بودن است. این سیر و حرکت در عوالم مختلف تنها بر مبنای حرکت جوهری قابل تبیین است. هم حقیقت سخن که از یک صورت عقلانی بسیط آغاز می‌شود تا به الفاظ ختم شود و هم ادراک مخاطب در مواجهه با الفاظ و سیر او از عالم لفظ تا دریافت صورت بسیط عقلانی، همه حاکی از سیال بودن و آن به آن تغییر و حرکت است. انسان خود در حال سیر از عالم الفاظ به عالم معناست نه آنکه معانی عارض بر او شوند، بنابراین قوس صعود و نزول در سخن، تنها بر مبنای حرکت جوهری قابل توجیه است.

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن‌آبادی و لب خندق | ۱۰۹

سیر صعودی و نزولی سخن، هم از اتحاد عمیق لفظ و معنا حکایت می‌کند و هم از اختلاف و فاصله میان آن دو؛ درست مانند عالم وجود که هم امتیاز موجودات و هم تشابه آن‌ها هر دو به وجود است. موجودات در وجود مشترک‌اند و در مرتبه مختلف‌اند. «لفظ به حکم اینکه بر معنی دلالت می‌کند، ظهور معنی شناخته می‌شود و معنی نیز به حکم اینکه مدلول لفظ است، باطن لفظ به شمار می‌آید. همان‌گونه که مرتبه وجودی ظاهر غیر از مرتبه وجودی باطن است، احکام عالم الفاظ نیز غیر از احکام عالم معانی شناخته می‌شوند» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

ملاصدرا ضمن تعریف سیر سخن در دو قوس صعود و نزول، در حقیقت به پیوند بین ذهن و زبان نیز اشاره می‌کند. تعبیر ملاصدرا از ادراک، تعبیری متفاوت از فلاسفه قبلی است چرا که آن‌ها ادراک را حصول صورت اشیاء خارجی نزد ذهن می‌دانند اما ملاصدرا ادراک را حرکت نفس در عوالم مختلف و در بالاترین حد، اتصال به عقل فعال می‌داند. او در باب گفتگو نیز قائل به همین سیر اما در مفاهمه و اتصالی دو طرفه است. در حقیقت گوینده، از طریق سخن گفتن، مخاطب را در عوالم مختلفی سیر می‌دهد تا در آخرین مرحله به صورت عقلانی که آن را اراده کرده بود متصل کند؛ اما نکته شایان توجه این است که او در تعریفی لطیف این سیر را در خلق عالم نیز جاری می‌داند و هستی را در دو قوس صعود و نزول معنا می‌کند. گویی او عالم را سخن گفتن خداوند با انسان می‌داند. تناظر این گفتگو بدین نحو است که ابتدا حقایق اشیا در علم الهی و در قلم قدرت او به نحو اجمالی و بسیط موجود است. همان‌گونه که متکلم اراده تکلم کرده و سخن را از خاطر می‌گذراند تا جایی که از باطن به هوای بیرون به صورت الفاظ خارج می‌شود، صورت حکمت الهی نیز در عوالم مختلف حرکت می‌کند و موجودات یا همان کلمات را خلق می‌کند. در عالمی کلمات تامات، در عالمی دیگر عقول و ملائکه و در عالم محسوسات، موجودات محسوس پدیدار می‌شوند. هنگامی که انسان از عالم غیب به جهان شهادت و آخرین مرحله تدبیر امر فرود آمد، آغاز سیر صعودی و بازگشت او به اصل خود و در حقیقت اتصال با حقایق موجودات است. در واقع کلام الهی در سیر نزولی هنگامی که

در عالم شهود به صورت خلق موجودات قرار گرفت و کلمات او به گوش ادراک انسان رسید، آغاز سیر صعودی انسان و اتصال با حقیقتی است که این کلمات از آن صادر شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۸-۲۷). «پس این دو قوس صعود و نزول، دو قوسی هستند که مبدأ اولی بعینه منتهای دومی است همان گونه که اول خلقت ما را به وجود آورد به همان مبدأ بازمی گردیم» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۶/۷).

دانستیم که زبان و ذهن دو جلوه از یک حقیقت اند لذا اگر ذهن و ادراک انسان، متحد و مشابه با عالم هستی باشد، زبان نیز همین گونه خواهد بود. ملاصدرا در پیوند بین ذهن و ادراک انسان با عالم هستی می گوید: «ادراک انسان در هر مرتبه از صور این عالم، همان اتحاد انسان با آن عالم است و این وجودات بعضی حسی، بعضی مثالی و بعضی عقلی هستند. پس وجود ابتدا عقل است سپس نفس، بعد از آن حس و سپس ماده که همین ها دایر بر نفس می شوند پس نفس (هنگام ادراک) حس می شود سپس نفس می شود بعد از آن عقل می شود، بنابراین به سوی آنچه از آن هبوط کرده است، بالا می رود و خداوند هم مبدأ است و هم غایت» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب: ۳۵۱).

این پیوستگی بین جهان و انسان چنان عمیق است که از آن ها به ترتیب تحت عناوین «انسان کبیر» و «عالم صغیر» یاد می شود. «از جمله اسرار، شباهت بین فعل آدمی در عالم صغیر با فعل قدرت الهی در عالم کبیر است» (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۳۶/۶). «از لطائف صنع و حکمت خداوند در خلق انسان کامل است به نحوی که بعد از آنکه عالم صغیر بود، انسان کبیر می شود. کل وجود مانند انسان واحدی است گویی کتابی است که آغازش عین پایانش است، این عالم تمامش تصنیف خداوند است که با عقل آغاز می شود و با عاقل پایان می پذیرد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۸/۷). انسان کبیر اشاره به مجموعه جهان دارد که به مثابه یک کل واحد است که اندام های آن مانند انسان، کاملاً به هم مرتبط بوده و تشکیل دهنده یک موجود هستند. عالم صغیر نیز بیانگر انطباع جهان در انسان است چنانچه امام علی (ع) می فرماید: «أترعم انک جرم صغیر و فیک انطوی عالم الاکبر».

بر اساس این تحلیل، انسان در اتحاد و پیوند عمیقی با عالم هستی قرار دارد که

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن آبادی و لب خندق | ۱۱۱

ملاصدرا برقراری هر چه بیشتر این پیوند را در جنبه نظری و ادراکی انسان و رسیدن به مقام عقل می‌داند. سخن و کلام، جلوه و جنبه دیگری از ذهن و ادراک انسان است لذا همین پیوند بین هستی و زبان نیز برقرار است.

۳- تناظر سخن و هستی در خلاقیت

پیوند عمیق ذهن و زبان و به عبارت دیگر معنا و لفظ، مستلزم هم‌پوشانی آنهاست به نحوی که لفظ بتواند پایه پای عالم بی‌انتهای معانی حرکت کند و برای معانی جدید با تغییر در فرم و محتوا، زمینه بیان را آماده کند. ذهن انسان در طول تاریخ، مدام در حال کشف و ایجاد معانی جدید است و این کلام و سخن است که متناظر با خلاقیت ذهن، با ایجاد ترکیبات جدید در الفاظ و قالب‌های جدید و به بیان دیگر با ایجاد ترکیب‌های جدیدی از محتوا و فرم، پشتیبان اذهان برای انتقال، افشا و ابراز معانی جدید به دیگران است. زبان با استفاده از حروف و واژگانی محدود، معانی و جملاتی نامحدود خلق می‌کند. «زبان چیزی فراتر از صرف و نحو و مجموعه‌ای از واژگان است. انسان در پرتو توانایی زبان می‌تواند از آنچه مورد مشاهده او واقع شده است فراتر رفته و به معانی معقول دست یابد. اگرچه تماس انسان با جهان پیرامون محدود و مختصر است اما با فرض اینکه بتواند با همه پدیده‌های جهان تماس مستقیم داشته باشد، بازهم دایره آگاهی‌های او به مراتب گسترده‌تر از دایره تماس‌ها و ارتباطات مستقیم اوست؛ بنابراین طبیعت کلام غیر از طبیعت امور دیگر است و سخن به حسب ذات و سرشت خود فرارونده و فراگیر است. سخن به جهان مجردات و عالم مرسلات راه دارد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۳۸۳-۳۷۹).

زبان با ذهن و ذهن با هستی متناظر است لذا پیوند بین زبان و هستی نیز پیوندی عمیق است و خلاقیت زبان نیز بر همین مبنا تعریف می‌شود؛ «درست به همان شکل که آفرینش لحظه‌ای از حرکت بازنمی‌ماند، زبان بشری نیز هر لحظه با ایجاد آرایش نو به واژه‌هایی که در جمله‌های پیش به کار رفته و با قرار دادن واژه‌ها و اصطلاح‌های نو و افزودن جمله‌های تازه در معانی حقیقی و مجازی در کار زایشی بی‌وقفه است. هومبولت گفته است: زبان نیرویی است خلاق و نه یک محصول تولید شده صرف» (خاقانی اصفهانی، ۱۳۹۲: ۷۳).

فلاسفه پیش از ملاصدرا، ملاک نیازمندی معلول به علت را امکان ماهوی معرفی می کردند اما ملاصدرا، مطابق با منظومه فکری خود ملاک نیازمندی معلول به علت را امکان فقری معرفی کرد. طبق این ملاک، همه موجودات عین ربط و فقر هستند لذا لحظه به لحظه و آن به آن، نیازمند موجود مستقل اند. این نگرش به عالم هستی زایش و آفرینش را به صورت مداوم و بدون وقفه به تصویر می کشد. عالم هستی سراسر تحوّل و تغییر و خلقت است. از سوی دیگر، معانی در نسبت با عالم هستی شکل می گیرند و عالم هستی آن به آن در حال زایش و ایجاد معانی جدید است. زبان نیز با استفاده از نیروی خلاقیت خود، همپای معانی حرکت می کند. وضع کلمات نامحدود با استفاده از حروفی محدود برای معانی جدید یکی از این خلاقیت هاست. نگاهی به تاریخ ادبیات گفتاری و نوشتاری هر ملتی بیانگر این مطلب و سیر و تطور کلمات برای تطبیق با تصورات جدید هستند. به عبارت دیگر زبان با ترکیب حروفی محدود، برای تصورات نامحدود انسان مابه ازائی به نام کلمه خلق می کند تا بتواند تصورات خود را به دیگران انتقال دهد. بیان جملات جدید نامحدود با ترکیب کلمات قبلی که معنای خبری و تصدیقی جدیدی را در پی دارند مرحله بعدی خلاقیت زبان است. به عبارت دیگر زبان در پیوند با ذهن، برای تصدیقات انسان نیز معادل تعبیه می کند. تفاوت مرتبه تصدیقات کلامی با تصورات کلامی بسیار زیاد است چراکه تصدیق، از وحدتی کاملاً متفاوت از تصور برخوردار است؛ «آنچه جمله خوانده می شود و در اصطلاح علمای علم نحو کلام در مقابل کلمه به شمار می آید، دارای گونه ای وحدت و یگانگی است که با وحدت های دیگر تفاوت بنیادی دارد... درست است که یک جمله همیشه از کلمات مفرد ساخته می شود و هر یک از کلمات مفرد نیز نوعی علامت به شمار می آید، ولی جمله خود علامت نیست بلکه دلالت است که می تواند معنی را به مخاطب خود منتقل سازد. علامت چیزی است که ممکن است به حسب قرارداد نیز تحقق پذیرد ولی دلالت یک جمله بر معنی خود قراردادی نیست و یک امر واقعی و نفس الامری به شمار می آید» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۱۰-۱۱).

این مطلب یادآور اصل وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است.

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن آبادی و لب خندق | ۱۱۳

کلمات متکثر هنگامی که در پیوند با یکدیگر قرار می‌گیرند و جمله‌ای را تشکیل می‌دهند، دیگر متکثر نیستند بلکه معنای واحدی را تشکیل می‌دهند که حقیقتی نفس‌الامری دارند و معنای جزئی و فردیت خود را در بساطت جمله از دست می‌دهند.

علوم مختلف از این خلاقیت زبان بهره برده و فرضیات و نظریات جدید را به پشتوانه این کارکرد زبان ارائه می‌دهند به گونه‌ای که معانی جدیدی ایجاد می‌کنند که به پشتوانه آن، علوم هم پیشرفت می‌کند. اگر علوم تنها با مشاهدات و آزمایشات مواجه بودند و فاقد نظریه پردازی از طریق خلاقیت ذهن و زبان بودند، علوم در حالت بدوی خود باقی می‌ماندند. «مشاهده و استقراء تنها هنگامی می‌تواند منشأ پیدایش علوم بوده باشد که در راه آزمودن یک فرضیه به کار گرفته شود. به این ترتیب در مشاهده محض و استقراء صرف هیچ گونه ابداع و نوآوری پدید نمی‌آید، اما آنجا که فرضیه مطرح می‌شود و زبان کار خود را آغاز می‌کند نوآوری‌ها یکی پس از دیگری به منصفه ظهور می‌رسند. در اینجا به آسانی می‌توان گفت پیدایش علوم و پیشرفت فلسفه‌ها و هرگونه ابداع و نوآوری دیگر از آثار و لوازم زبان بوده و در بیرون از قلمرو زبان از این گونه امور سخن به میان نمی‌آید» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۳۸۲).

خلاقیت زبان در مرتبه بعدی، موجب عام شدن تجربیات شخصی می‌شود به این معنا که تجربه یک شخص در خلوت خود به هیچ وجه قابل اشتراک گذاری با اشخاص دیگر نیست چراکه هر شخص از آن جهت که آن شخص است، تجربیات و تفکراتش نیز تنها در مرتبه وجود او وجود خواهند داشت، بنابراین عین یک تجربه قابل انتقال به دیگری نیست بلکه آنچه به مخاطب منتقل می‌شود معنی و مفهومی یک تجربه است: «تجربه زیسته در یک فرآیند از مرحله تشخص به مرتبه تعقل درمی‌آید و این فرآیند همان چیزی است که در زبان صورت می‌پذیرد، بنابراین می‌توان گفت در سخن است که تجربه زیسته از خاص بودن به عام شدن درمی‌آید و آنچه فقط درونی است بیرونی نیز می‌گردد. از خلوت خود در آمدن و به روی غیر خود گشوده شدن، همان چیزی است که جریان تفکر را ترسیم می‌کند و در سخن آشکار می‌گردد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۵: ۱۳-۱۴).

۴- تناظر هستی و سخن در نسبت با مخاطب

انتقال معانی، مثلثی است که گوینده، سخن و مخاطب در رأس اضلاع آن قرار دارند؛ بنابراین مخاطب به اندازه گوینده در چگونگی انتقال معانی مؤثر است. اگر شنونده‌ای برای سخن وجود نداشته باشد، آن سخن بیهوده است لذا حتی در حدیث نفس نیز، انسان خود را به اعتباری شنونده و به اعتباری دیگر گوینده قرار می‌دهد. ملاصدرا نیز این نقش را از نظر گذرانده و در پاسخ به این سؤال که اگر در سخن گفتن، مسیری طراحی می‌شود تا شنونده به صورت عقلانی بسیطی که مدنظر گوینده است نائل شود، پس چرا همه مخاطبین به این درجه نائل نمی‌شوند؟ چرا دریافت صورت عقلانی بسیطی که باعث سعادت شنونده و نائل شدن او به حقیقت می‌شود، در برخی افراد صادق نیست و با شنیدن همان سخن، به فردی شقی تبدیل شده و به آن صورت عقلانی نائل نمی‌شود می‌گوید؛ «و اما وقایعی مانند ضلالت و شقاوت اشقیاء و افراد دوزخی، هدف اولی نیست بلکه بر اساس هدف دوم و به تبع هدف اول است، همان گونه که غرض اول از وضع کلام و کتاب، رساندن معانی به ادراک عاقلان هدایت یافته است و نه رساندن معانی به دیوانگان و گمراهان و منحرفین. همچنین است کلام هنگامی که از باطن متکلم به ظاهرش خارج می‌شود و از ظاهر مخاطب به درونش داخل می‌شود، پس ابتدا این سخن در منزلگاه سینه او وارد می‌شود و سپس به درونش راه می‌یابد. پس هنگامی که سخن از عالم صحبت و حرکت به عالم شنیدن و ادراک سفر کرد، ابتدا در قبر سینه او واقع می‌شود که پس از آن سرنوشت سخن از دو حال خارج نیست؛ یا در سینه‌ای واقع می‌شود که به انوار معرفت و اطاعت خداوند و نیز الهامات ملائکه، گشاده است که در این صورت در باغی از باغ‌های بهشت قرار گرفته و هم‌نشین ملائکه و بندگان صالحی است که این قبر را زیارت می‌کنند و یا در سینه‌ای تنگ که پیچیده در آفات و بدی‌هاست و منزلگاه شیاطین و تاریکی‌ها و مورد لعن و طرد و بیزاری و شکنجه است قرار می‌گیرد که در این صورت در گودالی از گودال‌های دوزخ وارد شده است» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۲۹-۳۰).

ملاصدرا در این بیان، نقش مخاطب را در نیل به صورت بسیط عقلانی مدنظر گوینده،

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن‌آبادی و لب خندق | ۱۱۵

مؤثر می‌داند به نحوی که اگر ظرف مخاطب، برای پذیرش سخن حق آماده باشد، این سخن در جان او نشسته و در مسیر اصلی خود قرار می‌گیرد و شنونده را در سیری صعودی به صورت عقلانی مدنظر رهنمون می‌شود؛ اما اگر ظرف مخاطب مناسب پذیرش حقیقت سخن یا همان صورت بسیط عقلانی نباشد، مخاطب در مسیری مناسب با تخیلات و ادراکات خود قرار می‌گیرد که حتی ممکن است آن سخن حق، او را در ضلالت خویش، بیشتر فرو برد. سخنی شفابخش‌تر از قرآن وجود ندارد اما خود قرآن اذعان می‌کند که این کلام برای ظالمین، جز خسارت و زیان نیست (اسراء / ۸۲).

مولانا در بیانی نغز و شیرین در قالب داستان مرد دباغی که وارد بازار عطر فروش‌ها می‌شود، همین مطلب فلسفی و حکمی را بیان می‌کند که هر محتوایی، ملائم طبع هر شخصی نیست بلکه آن کس که طبیعت خود را به سمت پلیدی‌ها سوق داده باشد، حتی بهترین عطرها و غذاهای مادی و معنوی نیز، نمی‌توانند طبیعت او را تغییر دهند بلکه چه‌بسا حال او را وخیم‌تر کند؛ بنابراین ابتدا باید ظرف مخاطب برای پذیرش حقیقت سخن مناسب باشد، لذا مخاطب در مواجهه با یک بیان و یا متن، نقشی منفعل ندارد بلکه زمین استعداد اوست که تأثیر محتوایی واحد را متفاوت می‌کند:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس

ملاصدرا ایجاد چنین ظرفیتی چه در مسیر تعالی و چه در مسیر تنزل را ثمره اعمال خود انسان می‌داند، «برای ملائکه و شیاطین سپاهیان و گروه‌هایی است، پس هر انسانی متناسب با شهوت و غضب و هوای نفسانی و آرزوهای مذموم و اخلاق زشت خود دشمن بر او مسلط می‌شود و قلب او در اختیار شیطان قرار می‌گیرد اما اگر با هوای نفس و شهوات خود مبارزه کند و در راه خدا سلوک کند و به اخلاق ملائکه به واسطه علم و پاکی و تقوی و یاد خدا شباهت پیدا کند، قلبش مانند آسمانی می‌شود که ملائکه در آن مستقر هستند و محل هبوط الهامات و معدن معارف الهی و اشراقات عقلانی می‌شود» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۲۴۷).

اما شایان توجه است که ملاصدرا در مقابل اختلاف استعداد مخاطبین، راه‌حل

اختلاف در فرم و محتوا را ارائه می‌کند تا هر مخاطبی بتواند متناسب با استعداد خود، بخشی از معارف را دریافت کند. او این خصوصیت را بارز در کلام الهی می‌داند؛ «قرآن با وجود بزرگی جایگاه و بلندی سِرِّ و معنایش به لباس حروف و اصوات و کسوت الفاظ و عبارات درآمده است تا رحمتی از پروردگار و شفقت و مونس‌ی برای خلق باشد. قرآن به فهم و درک مردم نزدیک و با ذوق آن‌ها همراه شد و گرنه خاک را چه نسبت با عالم پاک؟!... پس در حرفی از حروفش هزاران رمز و اشاره و ناز و کرشمه برای جذب قلوب اهل حال وجود دارد... برای صید پرندگان آسمانی، دام حروف و اصوات را با دانه‌های معانی پهن کرد و برای هر پرنده، رزق و دانه‌ای خاص قرار داد... رزقی نیست مگر آنکه در قرآن بخشی از آن یافت می‌شود، پس همان‌گونه که در آن حقایق کلام و لطایف حکم که شناخت آن‌ها غذای روح و قوت قلوب است یافت می‌شود، معارف جزئی و داروهای ظاهری از قبیل داستان و احکام برای نفع رساندن به متوسطین و عوام نیز یافت می‌شود» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۰-۱۱).

با کنار هم قرار دادن دیدگاه ملاصدرا در خصوص ماهیات و موجودات، سخن و مخاطب می‌توان به تناظر هستی و زبان در نسبت با مخاطب پی برد؛ هستی مانند سخن است، موجودات و ماهیات همان کلمات هستند که دارای مراتب و اختلاف درجه‌اند. همان‌طور که سخن متناسب با ظرف وجودی مخاطب در جان او می‌نشیند، وجود و هستی نیز متناسب با ظرفیت و مرتبه وجودی هر ماهیتی، به او تعلق گرفته و حقایقی ذو مراتب را تشکیل می‌دهد.

هر سخن در نسبت با مخاطب معنا پیدا می‌کند و اگر مخاطبی نباشد، سخن گفتن بی‌معناست بنابراین هستی از طریق ماهیات و موجوداتِ ذومراتب، با مخاطبینِ ذومراتب، متناسب با استعداد و ظرفیتشان سخن می‌گوید. همان‌گونه که انسان در سخن گفتن خویش، متناسب با مخاطب خود از فرم و محتوای متفاوتی مانند سخن عقلی صرف، تمثیل و داستان، خواهش و تمنا و... استفاده می‌کند، خداوند نیز با کلمات متفاوت خویش چه از نظر کلام خَلقی یعنی موجودات و چه از نظر کلام لفظی یعنی قرآن، این تناسب با مخاطب

را در نظر گرفته است.

با توجه به مطالب فوق می توان گفت ملاصدرا در بیان حقیقت سخن، نظامی را طراحی می کند که در آن اولاً زبان و هستی و به عبارت دیگر کلام انسان و کلام خدا متناظرند. ثانیاً سخن سیری نزولی از عالم عقل به عالم ماده و سپس در شنونده سیری صعودی از عالم ماده به صورت بسیط عقلانی طی می کند. ثالثاً سخن، حقیقت واحدی است که از مقامات و منزلگاه های مختلفی برخوردار است. هر مخاطب متناسب با ظرف وجودی خود، از آن مراتب بهره مند می شود به نحوی که ممکن است از منزلگاه ماده و یا خیال بالاتر نرفته و یا حتی صورتی کاملاً متضاد با صورت اولیه را دریافت کند. از مجموع این مؤلفه ها می توان چنین نتیجه گرفت که هر سخن، نمی تواند همه مخاطبین را به نحو یکسان به صورت عقلانی یا همان معنا، رهنمون شود بلکه تأثیر آن در مدرکین مختلف، متفاوت است؛ بنابراین می توان بین حقیقت واحد ذومراتب و مخاطبین با مراتب وجودی مختلف، تناظری برقرار کرد که هر گروه از مخاطبین، حقیقت واحد را متناسب با ظرفیت ادراک خود، دریافت کنند. همان گونه که هستی به انحاء متفاوتی با مخاطب خود سخن می گوید، زبان انسان نیز از این قابلیت برخوردار است که با به کارگیری فرم و محتوای متفاوت، معانی مدنظر را به مخاطبین مختلف منتقل کند. پیوند بین هستی و زبان چنان عمیق است که یکی آئینه دیگری و هر کدام در پیوند با یکدیگر معنا می شوند.

نتیجه گیری

همان گونه که ملاصدرا پایه گذار نظام حکمی جدیدی در خصوص عالم هستی است، در خصوص چیستی زبان نیز دیدگاه های جدید و خلاقانه ای ارائه می دهد که کاملاً متناظر با عالم هستی بوده و تنها با شناخت اصول فلسفی او قابل فهم است. او کلام و سخن را در ساختاری معرفی می کند که اولاً در پیوند با ذهن ترکیبی اتحادی دارد و ثانیاً در تشابه و تناظر با عالم هستی از مبدئی خاص شروع شده و به مقصدی خاص منتهی می شود، اما این انتها خود مبدئی می شود برای سیری صعودی که به مبدأ اولیه ختم می شود. این سیر نزول و صعود در تعاملی دو طرفه بین گوینده و شنونده رخ می دهد که نقش هر دو در این امر

حائز اهمیت است. همان گونه که عالم هستی ذومراتب است و این لطفی از جانب حضرت حق است تا راه شناخت برای انسان های ذومراتب فراهم شود، سخن نیز متناظر با عالم هستی، ذو مراتب است و هر لفظ ما را به معنایی خاص با مرتبه ای خاص رهنمون می شد و در تعامل با مخاطب معنا پیدا می کند. هستی مدام در حال زایش و حرکت است و کلام نیز موهبتی خلاقانه است که پایه پای هستی زاینده، جملات و معنی جدید ابداع می کند. در نهایت هستی و کلام چنان تناسب و تشابهی دارند که وی جهان هستی را چیزی جز کلام نمی داند.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارد.

ORCID

Majid Sadeghi Hasan

Abady

Najmeh labkhandagh



<http://orcid.org/0009-0003-7711-1315>



منابع

قرآن کریم

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۹۵). *فلسفه و ساحت سخن*. تهران: هرمس.
- (۱۳۹۴). *از معقول تا محسوس*. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- افضلی، علی. (۱۳۹۵). «نقد و بررسی مبانی اثبات وجود رابط». *حکمت صدرایی*، سال چهارم، شماره ۲، ص ۷-۱۷.
- افلاطون. (۱۳۸۰). *دوره آثار افلاطون*. ترجمه محمدحسن لطفی-رضا کاویانی. جلد ۲ (رساله ایون). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- بهمانی، رسول و محمود رضا رضاییان. (۱۳۸۰). «ابعاد فلسفی فطری بودن زبان». *خردنامه صدرا*. شماره ۲۶. ص ۸۴-۸۹.
- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). *نهج الفصاحه*. تهران: دنیای دانش.
- چامسکی، نوآم. (۱۳۷۹). *زبان و ذهن*. ترجمه کورش صفوی. تهران: هرمس.
- خاقانی اصفهانی، محمد. (۱۳۹۲). *نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی اسلامی*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- سبزواری. (۱۳۷۹). *شرح المنظومه*. تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی. تهران: ناب.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعه مدرسین.
- ملاصدرا. (۱۹۸۱). *الحکمه المتعالیه فی اسفار العقلیه الاربعه*. بیروت: دار احیاء التراث.
- (۱۳۶۰ الف). *اسرار الآیات*. مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- (۱۳۶۰ ب). *شواهد الربوبیه فی مناہج السلوکیه*. تصحیح و تعلیق سید جلال‌الدین آشتیانی. مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
- (۱۳۸۳). *شرح اصول کافی*. تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*. مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه تحقیقات

References [in Persian]

Quran Karim

- Afzali, Ali. (2016). "Critique and Analysis of the Foundations of Proving the Existence of the Divine Essence." *Sadraie Wisdom*, Year Four, Issue 2, pp. 7-17. [In Persian]
- Aflatoun. (2001). *Collected Works of Plato*. Translated by Mohammad Hassan Lotfi-Reza Kaviani. Vol. 2 (Ion). Tehran: Kharazmi Publishing Company. [In Persian]
- Bahmani, Rasoul & Mahmoud Reza Rezaeian. (2001). Philosophical Dimensions of the Innate Nature of Language. *Sadra Philosophical Quarterly*, Issue 26, pp. 84-89. [In Persian]
- Chomsky, Noam. (2000). *Language and Mind*. Translated by Koosh Safavi. Tehran: Hermes. [In Persian]
- Ebrahimi Dinani, Ghulamhossein. (2016). *Philosophy and the Domain of Discourse*. Tehran: Hermes. [In Persian]
- Ebrahimi Dinani, Ghulamhossein. (2015). *From Rational to Sensible*. Tehran: Institute for Philosophical and Wisdom Research of Iran. [In Persian]
- Khaghani Isfahani, Mohammad. (2013). *Semiotics and Islamic Linguistics*. Mashhad: Islamic Research Foundation. [In Persian]
- Mulla Sadra. (2002). *The Supreme Wisdom in Four Spiritual Journeys*. Beirut: Dar Ihya Al-Turath. [In Persian]
- Mulla Sadra. (1981). *Secrets of the Verses. Introduction and correction by Mohammad Khajavi*. Tehran: Society of Wisdom and Philosophy. [In Persian]
- Mulla Sadra. (1981). *Evidence of Lordship in the Methods of Spiritual Journeying*. Edited and annotated by Sayyed Jalaluddin Ashtiani. Mashhad: University Center for Publications. [In Persian]
- Mulla Sadra. (2004). *Explanation of Kafi's Principles*. Edited by Mohammad Khajavi. Tehran: Institute for Cultural Studies. [In Persian]
- Mulla Sadra. (1985). *Keys to the Unseen. Introduction and correction by Mohammad Khajavi*. Tehran: Institute for Cultural Research. [In Persian]
- Mulla Sadra. (1989). *Interpretation of the Quran*. Researched by Mohammad Khajavi. Qom: Bidar. [In Persian]

تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا؛ صادقی حسن‌آبادی و لب خندق | ۱۲۱

- Payandeh, Abolghasem. (2003). *Nahj Al-Fasaha*. Tehran: Donyay-e Danesh. [In Persian]
- Sabzevari. (2000). *Explanation of Al-Manzume*. Edited and annotated by Hassanzadeh Ameli. Tehran: Nab. [In Persian]
- Tabatabai, Mohammad Hossein. (2038). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Qom: Jame'eh Modarresin. [In Persian]

استناد به این مقاله: صادقی حسن‌آبادی، مجید، لب خندق، نجمه. (۱۴۰۲). تناظر سخن با عالم هستی از دیدگاه ملاصدرا، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۹(۷۶)، ۹۳-۱۲۱. doi: 10.22054/WPH.2023.60384.1969



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

